

قصه سیاه

۱۱

زقرابنده کوفه نیکه که در کنگرار طاعت کرده اند که کثیر
 در خانه آنها میرسد که سیاه می نویسد و یک وقت علت آنرا
 پرسید گفت بچه او کز ناخوشی بوی و بدلی آن پاره
 خورد چون یکی از نه مار کوه سیاه می خورد و علت
 را با کف است که در آن صحن می سیاه می نویسد با بدلی
 می رود و با عدل است و عدل او را محرابه را او افکند
 در آن به زنبلی کوارش و الا می رود تا سر یک قدر و یک
 شب آنی می خواند و صبح سه به مرغ او بران شده و در صبح در خانه
 در آن صبح بر روی آن رنگ لونه در سه ۲۹ شب با زنبلی
 آنرا که زقرابنده و صحن زینا بود بر مرد و با اتصال کوفه
 شب ۳۰ را به حاجت کرد و در مگره همانست را بنده
 تا با هم را در آرام شاه علی شرا می نند و وقتی باز می کند خود را
 در زنبلی می بنده و عدل تا بنگره است که می نامند سیاه
 بدلی است این فم است و زقرابنده می نامند هم از آن
 سیاه بدلی است و کات با کوفه رنگ سیاه می خورد

طرف آن مینه: بر سکه مکن است ام نیز مینه. بلع
 لیس را در آورده و نموده در آن آب تن گفته. بگو آن
 طرف آب سوزن بلکه ماه کوه است. بلع خفه شود و نیز
 اورا از چاه در آید و زفتش بکنه و یک کوه لیل بر داند
 بر سر اردو ما رود تا به وراثت و زبانه کرده و فرموده او را
 زفتش بدهیم. زدن قوئمال شود که کدنگ آن شور خاش
 نبات است در وقت را از سکنه این زن مال در غیر است
 که بر عایش روی و موایه با هم نموده گفته. بر عویک
 است و موایه مانند ای لیب نیز بود بر مینه

۳۳

قورقور

در دیار در قورقورهای صلی بنات و قورقور این زیاد دارد
 و یا در با همگی عمر سکنه و یا در کوه پورقور سبزه و یک
 تر بر این آن قفس مانه و مکن خود را بد و در آرزو
 سگ بر کس نموده با او در کوه سینه را بستر را نهاد کرده و لولا
 سگ را قورقور گوید. همه در این حالت دارد که کفوب بود
 و در آن زمان در قورقور بود آن سکنه. الاقر لرحمان
 لکر در لیب که تمام کشتان را از قورقور کرد و در آن
 را پیدا کرده و لولا است لوهاب سینه و زفر سفید و عسل او
 یک کافور بود یا در قورقور کند. در لیب که علابت و نفع است لیس
 قورقور

در هر مایه هوان است تمام سخن . و حق او با دست است
 در باغ ملکیت که شریکش نزد او است نقد است کاروان
 وارد حوا است . سخن با شریک خود بدروان که از او
 در شریک با دیگر سنان کاروان را وارد کنیم که لکر هم
 سخن قبول کنیم شریک مدود با بیامان مدسند شریک
 ناگهان مونسود سخن در دست و مقال آدم هوان و مولا
 و هوانات و هر مایه و هزار مکتبه و بیانی مدسند اول باغ
 بر او در راه شریک مدسند شریک مدسند و باغ مکتبه
 مرد بالا از این درخت و بیانش مایه فوط تمام سخن
 شب مکتوب و بر رویان در زمان در صبح سخن و سخن و سخن
 و یک زینار بی نایه سخن را در این مایه سخن مکتبه و
 سخن اول و لغزنده بعد مدود و زینار مکتبه ناگهان او
 مدد یک عفو نه شریک مدسند مایه سخن مدد اکو
 سخن سنان . سخن صبح یک مکتبه سنان خود شریک و مکتبه
 مایه مکتبه آن مکتبه .

زندگی (زندگی و طبابت)

۱۵

خود را در وقت که نام ما در دست میگیرند در سال اول
 در دو وقت که در آب سرد میخورند و فریاد میزنند
 موازید یک قطعه با قوت آب بنده آب بگردش را میسوزاند
 تا آنکه در مکتوبه دو وقت را میسوزاند و در وقت
 درها سانه بگشاید کرد بالدار لورا نزد خود بره قسم ادرا
 نزدیک رفت مغز کس تقاضی در وقت نام دارانی
 خود را نزد ما میسوزاند. فراز برگ آن وقت ضعف
 قلب زفا بپوشه را شفا کند و با زفا هم در کرم
 مغز کس را میسوزاند و دست را از آنند یک جانی
 نزد او میسوزاند و فراز او را میسوزاند و بی سر زتن را میسوزاند
 که را فصل در سانه. کات با صبح کس برگ رفت
 به منزل نام میسوزاند

۱۶
 حواله است که مانی در خانه هر دارد روز بیست و نه قدر
 را شبه ماهینه و صدار دستها اردا قبل آن نرسود به هر کس
 است وارد دماغ من ما بنده یک صد نفر بنامه برانی
 مقبل عمر و سیرت و سینه اول و قرآن کورانش
 مریزند و در وقت نماز او صاحب نام است سگر خه
 از راه آتیه یعنی حواله کنی را آتیه مریز و بی کس
 بچیزد سینه دلش هم سگزد و بی را وقت دست قوط
 با او نمود کنند حکایت با کوفه رنگ سینه که
 معصوم است نام شود

بهمه از کمال باز فاقان من به ایران جمله کرد بهرام صحرایه مال
 بکنند و با کول و قول ندلود چون در زار در آست روشن
 ملک آباد را هم بود بهرام و زوراشته کرده و نه انسان را اراد
 ملکه و نقت و کفایت از ظلم و ستم روشن گفته سمود و هر
 او به دشمنان هم برار جمله بیرون کشیده بود بهرام و زور انعام
 ملکه و فخر در نشان از کوه مرود و در کوه پنهان بود بهرام
 نقت بنار آیه مانده و انچه بود و دست از کوه بهرام
 تا کافر خود فرستاده

تطامع حاکمه بصلی گورود که او نیز با فضلاری آچمی
آتش سوزیدین کوجا مالداردان عقل زوره نشین بجز نجات
مرا علی بود راستند ادرا که او بقول بود صحت کر و
گو که شکر با صفت شرق ادبیا سندا اولدو تو کیمی قورود
و تا شکر نیز لفظی تکلمه ورمشدر بود ادا اولدو
ماه لاق حاجلی و بدعی او بر از لاردا ورمشدر بو
او بر از لاردا و فوجو با درین تاثیر با فضلایم بو نمان
در این برین لاری منیم سنلیمه سر نه آسان لانه بو
(برین صفحه ۱۰۴)